

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

تعویذ

در نه قسمت

مقدمه :

گفت (حاجی) از (چلی) داری خبر

مبتلا گردیده با درد کمر

گاهی از دردش شکایت میکند

از تداوی ها حکایت میکند

است دستانش همیشه بر کمر

چیده از شاخ جوانی ، این ثمر

قامتش باریک ، همچو قاف نی

زعفرانی رنگ و ، سردست آه وی

روز و شب باشد به یک آه و فغان

شکوه دارد از زمین و آسمان

چند سال پیش ، در برج حمل

رفت هندوستان ، از بهر عمل

با مهارت ، آن عمل انجام شد

از هوس ، صیدی به چندین دام شد

لیک از صیدش سخن گفتن خطا
 رازِ شخصی ، فاش کردن نابجا
 بیش ازین چیزی نگویم در غیاب
 چیزی گندم تر ، کمی کُند آسیاب
 صرف گویم اینقدر ، هر روز و شب
 ناله از دردِ کمر ، گاهی ز تب
 گه شکایت‌هایی از این و از آن
 گه حمایت از گل و از گلرخان
 بر مریضان میشود گاهی طبیب
 مجلسِ شادی و غمها را خطیب
 مینویسد شعر های آبدار
 از خمِ ابرو و زلفِ تابدار
 طعنه و دشنام او باشد شدید
 بر نثارِ طالبانِ نارشید
 با چپی ها امرِ دعوا میدهد
 دوستی با راست ، فتوا میدهد
 گه نویسد شعرِ نو ، سبکِ جدید
 از صدید و از سدید و از ثدید
 داستان‌هایی نویسد با نمک
 طنزِ او بر خار و گل باشد محک
 نظم و نثری بس نوشته بیحساب
 گر شماری ، میشود خرمن کتاب
 گه نویسد (ای قلم بردست ، خیز)
 کج بدار و آبرویِ خود مریز
 گاه گوید ، روز و شب ، دایم نویس
 زان جفای طالبانِ کاسه لیس
 از یتیم و بیوه و از درد و رنج
 هم ز ریش و پشم و از زیور و گنج
 عرض کردم اندکی از خصلتش

بود اینها جملگی از همتش
 گفتمش خیلی تشکر ، حاجیا
 گفتی از سیر و پیازش ، بارها
 حال میگیرم ز احوالش خبر
 گر بود در منزل و نه در سفر
 بعد رفته تلفن کردم به او
 گوشی را برداشته گفتا ، هلو
 بعد تقدیم سلام و احترام
 حال و احوالش پرسیدم تمام
 گفتمش ! بشنیدم از درد کمر
 از درخت و ریشه و برگ و ثمر
 گفت ! برگو از کجا بشنیده ای
 از سیاستهای ما فهمیده ای
 گفتمش ! کردیم ، ذکر خیر تو
 بایکی آن حاجی هم دیر تو
 باخبر گردیدم از درد کمر
 از شب و از روز و از شمس و قمر
 یک دو شعری خواندم از روی وفا
 تابخندد چلی ، دیر آشنا
 گفت ! دردی ، در کمر دارم شدید
 هیچ کس در عمر خود چون من ندید
 دارو و درمان من ، در دست تست
 با قلم ، باکاغذ سرمست تست
 لطفی کن ، تعویذی بنویس ای جوان
 با زکاب و با خضاب و زعفران
 گر ببندم بر کمر ، یابم شفا
 مینمایم عهد و پیمانم وفا
 لطف کن ، شویست و دودی و سپند
 تا بتازد اسپ من ، مثل سمند

از سرِ لطف و صفا کن چاره ام
 چند بیتی هم ، رقم در باره ام
 یارباعی ، یاغزل ، یا مثنوی
 یا قصیده ، بامثال معنوی
 میخورم سوگند ، بندم بر کمر
 با تمام پیش و زیر و هم زیر
 میکنم تعریف تو ، در غرب و شرق
 مشتری آید برایت ، مثل برق
 موتری بخریده ام چند روز پیش
 دل ز مکر بیمه ها شد ریش ریش
 دوش میرفتم ز راه اتوبان
 لاریی با سرعت از پشتم دوان
 ناگهان از پشت ، بر من برق داد
 ساکن غریب ، خبر از شرق داد
 دختر جرمن که بودی همسفر
 خیلی ترسیده ، ز من هم بیشتر
 شامل حالم شدی فضل خدا
 ورنه بودم حال از یاران جدا
 گفتمش ، درد ترا درمان کنم
 آنچه گفتمی ، از دل و از جان کنم
 دارویی بنویسم از بهر کمر
 مشکلات را حل نمایم ساده تر
 ابتدا از سن خود بر من بگو
 بعد آن دارو و درمانت بگو
 دارو و درمان برایت بشمار
 لیک پرهیزش بسازد بیقرار
 گر قبولش میکنی آقا چلی
 نامه ای بنویس با خط جلی
 راستگو ، آن دختر جرمن که بود

پهلويت بنشسته از بهر چه بود
بعد آن « نعمت » نويسد چاره ات
بر کمر ، هم بر دل صدپاره ات